

سلام،



شب است، فصل باران دیگر آغاز شده و پشه ها مجال تأمل باقی نمی گذارند. باران تازه بند آمده. هوا کمی خنک تر شده و نسیم پوست را نوازش می کند. به غیر از صدای جیر جیر حشرات شب بیدار و خش خش برگ درختان، هیچ صدائی به گوش نمی رسد. یادم می آید که استکان چای را خالی روی میز گذاشته بودم، به فکر فرو می روم، حتی به صرافت نمی افتم که چرا باز پُر است...

به زودی انتخابات برگزار می شود. منظورم در ایران نیست، مکزیک است. انتخابات مکزیک هم از نظر زمانی و هم از این لحاظ که همه فضای سیاسی را به خود اختصاص داده، با انتخابات در ایران شباهت زیادی دارد. احزاب سیاسی، چه احزاب راست، و چه آن ها که خود را چپ می نامند، همه هم و غم خود را به مسئله انتخابات اختصاص داده اند. منظورم جریانات بی آبرویی مثل اکثریت و لیبرال ها نیست. کاش فقط آن ها «علائم» چنین بیماری ای را از خود نشان می دادند. در روزهای گذشته دائم برایم اطلاعیه های تحریم انتخابات، و چرا نباید رأی داد و غیره... ارسال شده. به خود می گویم که کاش توان نوشتن مطلبی در مورد «زمان» داشتم. آری، «زمان». «زمان» یکی از ستون های اصلی هر مبارزه ای ست. با نگاه کوتاهی به تاریخ می توان دید که آن کس که «زمان» را تعیین می کند، معمولاً برنده بازی ست. جمهوری اسلامی، هم مانند جمهوری مکزیک و بسیاری از رژیم های دیگر در جهان، می کوشد تا تنها تعیین کننده «زمان» در مبارزات اجتماعی باشد. کم یا بیش موفق هم هست. تمام کوشش ها در «افشای» رژیم، بخصوص در میان مخالفان آن، این ادعا را ثابت می کند. در اواخر سال ۲۰۰۵، در روستای لاگروچا در چیپاس، جنبشی شکل گرفت خلاف جریان. در بحبوحه «کارزار انتخاباتی» احزاب سیاسی، برنامه ی «کارزاری دیگر» زاپاتیستها کوشید تا نقطه پایانی باشد بر این سنت تعیین وقت توسط بالائی ها<sup>۱</sup>. به نظر می رسد که جنبش چپ ایران دیگر تصور این امر را که خودش می تواند «زمان» را تعیین کند از خاطر برده است....

استکان چای را به یکباره می نوشم. باز صدای حشرات، ولی این بار، از نسیم خبری نیست. هوا گرم تر می شود و من باز به مکزیک برمی گردم...

اداره کل انتخابات تعیین کرده که از ماه مارس تا روز انتخابات، فقط و فقط ۳۳ میلیون برنامه تبلیغاتی از رادیو تلوزیون پخش شود. هر کس از حدش تجاوز کند، جریمه خواهد شد... (اشتباه تایپی در کار نیست، سی و سه میلیون اسپات تبلیغاتی که قابل ندارد! بالاخره باید به اقتصاد مملکت کمک کرد، تازه، به گفته نمایندگان دولت، آخرین آمار حاکی از آن است که تعداد شرکت کنندگان در انتخابات کمتر از سی درصد خواهد بود).

تا امروز، فقط در ماه مه، بیش از ۴۵۰ نفر به قتل رسیده اند. خبرگزاری ها رسماً از اعدام باندهای مختلف حرف می زنند. دولت با ادعای مبارزه با این باندها، مناسب ترین موقعیت را برای تشدید نظامی کردن جامعه به دست آورده است. در شهر های مختلف ارتش پلیس را خلع سلاح می کند و حتی کنترل عبور و مرور اتموبیل ها را در دست می گیرد. در روز اول ژوئن در شهر مونته ری، صنعتی ترین شهر کشور، ارتش پلیس را تحت کنترل خود گرفت. اما کاش ماجرا به همین جا خاتمه می یافت:

آنفولانزای خوکی ناجی بلامنازع دولت شد. دولت مکزیک، پس از این دست و آن دست کردن دراز مدت، دو هفتهء تمام همهء مدارس کشور را تعطیل کرد. شایعات حکایت می کنند که دولت مکزیک برای «به هم نخوردن» سفر اوباما به این کشور، روی آنفولانزا سرپوش گذاشت. و به محض رفتن هیئت آمریکائی، «کار پیشگیری» از بیماری آغاز شد. اولین اقدام گستردهء دولت، پخش ماسک دهان (یا به قول دوستان مکزیک، دهان بند) توسط سربازان در مرکز شهر، تصویر برداری از آنان و پخش گسترده و تبلیغاتی آن توسط فرستنده های مختلف تلوزیونی و مطبوعات بود. هر شب حداقل يك ساعت در مهمترین کانال های تلوزیونی، آقای رئیس جمهور و وزیر بهداشت اش، به نوبت حرف های ضد و نقیض زدند. از بیش از ۲۰۰ نفر که بر اثر این بیماری جان دادند حرف زده شد. بعد گفتند که مجاناً دارو پخش می کنند، چند روز که گذشت، یکی از کانال های تلوزیونی، گزارشی را که با دوربین مخفی تهیه کرده بودند پخش کرد. در این گزارش به خوبی می شد دید که بابت «آزمایش مجانی تشخیص آنفولانزا» از بیماران بیش از هفت هزار پزوی مکزیک (تقریباً هفتصد دلار) مطالبه می کنند. این خبر به زودی به دست فراموشی سپرده شد. همان طور که موضوع تقلب در انتخابات سال ۲۰۰۶، همان تقلبی که بر اثر آن آقای کالدرون رئیس جمهور این کشور شد...

باری، حتی مجلس مکزیک به حالت نیمه تعطیل در آمد. پس از آن که اوضاع «عادی» اعلام شد، مطبوعات يك صدا برای نمایندگان وظیفه شناس همهء احزاب سیاسی هورا کشیدند: در دو هفته ای که افکار عمومی مشغول «آنفولانزای خوکی» بود، بیش از مجموع قوانینی که در سال گذشته به تصویب رسیده بود، به امضای نمایندگان رسید. قوانینی مانند «امنیت ملی» و «مصادرهء اموال و دارائی های جنایتکاران» و... که هرکدامش به تنهایی نشان دهندهء ضد مردمی بودن تمام احزاب سیاسی است.

بعد مشکل جدیدی پای به عرصهء وجود گذاشت: برخی کشورها از پرواز هواپیماهایی که از مکزیک می آمدند، جلوگیری به عمل آوردند. حتی تهدید دولت مکزیک علیه کوبا، نتوانست آن کشور را وادار کند که تحریم را لغو کند. چند دانشجوی مکزیک بیچاره در کوبا مدرک کافی در اختیار دولت آن کشور قرار داده بودند تا فیدل کاسترو در مصاحبه ای دولت مکزیک را به سرپوش گذاشتن روی شیوع این بیماری متهم کند. پس از آن سفر کشتی های مسافرتی آمریکائی به مکزیک لغو شد. هتل های عظیم بی مشتری ماندند. در شهر مکزیکو تمام بارها و رستوران ها را تعطیل کردند. احزاب سیاسی مختلف کوشیدند از نمد آنفولانزا برای خود کلاهی بدوزند. و ناگهان مشکل بحران توریسم، به بحران اقتصادی افزوده شد.

برگ ها برگشت، تمام دولت های مکزیک (دولت های ایالتی و فدرال) کوشیدند نشان دهند که مشکل بر طرف شده. وزیر بهداشت تعداد کشته ها را حدود هشتاد نفر اعلام کرد. فرستنده های مختلف تلوزیونی کوشیدند نشان دهند که در آمریکا تعداد بیشتری مبتلا شده اند. ولی هیچ کدام وارد این بحث نشدند که چرا فقط در آمریکا تا آن زمان يك نفر جانش را از دست داده است و در مکزیک، حد اقل، اگر قسم های حضرت عباس را باور کنیم، هشتاد نفر. فاصلهء بیماری تا مرگ، تنها با میزان خدمات و تجهیزات بهداشتی کوتاه یا بلند می شود، این همان نکته ای است که همواره «مخفی» نگه داشته اند.

اتفاق جالب دیگر، پس از پایان دوران استثنائی آنفولانزا این بود که سرمایه داران تولید کنندهء گوشت خوک دچار مشکل شدند. اولین گام تعویض نام «آنفولانزای خوکی» به «آنفولانزای انسانی» بود. شاید تصمیم در این مورد فراتر از مرزهای مکزیک گرفته شده، با این حال تمام فرستنده های رسمی، ناگهان فقط از این نوع جدید حرف می زنند. بعد وزیر بهداشت، در مقابل دوربین های تلوزیونی گوشت خوک خورد. (انگار، نه انگار که

حرام است!) در هفته آینده در ایالت براکروز می خواهند رکورد بزرگترین تاکوی گوشت خوک را در سطح جهان بشکنند و در کتاب گینس آن را به ثبت برسانند. (به اطلاع آن دسته از دوستانی که تا به حال نعمت صرف تاکو نصیب شان نشده برسانیم که تاکو، قطعه نان ذرتی است که در آن مقداری گوشت یا سبزی گذاشته اند. شاید اگر بگوئیم لقمه، زیاد دور از واقعیت نباشد. ولی تاکو غذای مکزیک است و این که مکزیک ها بزرگترین یا بیشترین تاکو را در سطح جهان بخورند، هیچ اتفاق عجیب و تاریخی ای نیست.)

تحت پوشش هیاهو و جنجال های حاصل از «مبارزه با باندهای جنایتکار» و «آنفلانزا»، فشار علیه مبارزین و جنبش های اجتماعی تشدید شد. فقط برای نمونه در ایالت گررو، جسد آقایان رائل لوکاس لوسیا و مانوئل پونسه روزا، دبیر اول و سکرتر «سازمان مبارزه برای آینده خلق های میستک» که در روز ۱۱ فوریه مفقودالثر شده بودند، در بیستم فوریه پیدا شد. این سازمان از ده سال پیش در منطقه آیوتلا علیه عملیات های ارتش فعال است. در این منطقه روستای «ال چارکو» واقع شده که در هفتم ژوئن ۱۹۹۸ ارتش با حمله به جلسه ای که در آن اهالی روستاهای مختلف و اعضای «ارتش انقلابی خلق شورشگر» ERPI شرکت داشتند، ۱۱ نفر بومی را به قتل رساند. (همین آخر هفته آینده سالروز قتل عام است. جای رفقا را خالی خواهیم کرد و همراه با بومیان گررو، به یاد رفقای از دست رفته در ایران نیز خواهیم بود.)

بعد نوبت به فعالین زاپاتیست در چیپاس شد. دولت چیپاس (از حزب انقلاب دمکراتیک) به جرم واهی قتل، یکی از رفقا را دستگیر نمود. پس از آن که صدای اعتراض بلند شد، همان دولت «دمکرات»، یک صفحه کامل در نشریات مختلف، از جمله لاکورنادا اجاره کرد و در آن خطاب به توده های زاپاتیست و غیر زاپاتیست، اعلام نمود که «به خاطر احترامی که برای شوراهای دولت خوب قائل است، حرف آنان را می پذیرد و این زندانی را آزاد می کند.» (نقل به معنی از اطلاعیه دولت ایالتی چیپاس). طی همین مدت، این دولت دمکرات هفت تن دیگر از زاپاتیست ها را به جرم های مختلف به بند کشید. به نظر می رسد که لااقل در چیپاس، این شل و سفت کردن ها به منظور سنجش تحمل زاپاتیست ها ست.

در روز ۲۴ ماه مه جسد بخشدار سابق پتاتلان در ایالت گررو، آقای آلوارو روزا که از روز ۲۹ آوریل ناپدید شده بود، پیدا می شود. سپس دادستان ایالتی در گررو، که یکی از دوستان بسیار نزدیک فرماندار همین ایالت است خاویر تورز، یکی از رهبران بومیان را در لامورنا به آدم ربائی و قتل او متهم کرد. (خاویر تورز که دو سه ماه پیش توسط یک کماندو ربوده شده بود، پس از گریز از چنگ آنان دست به افشاگری علیه ارتش زد، تورز یکی از کسانی است که همواره پیگیر ماجرای قتل وکیل مردمی، دیگنا اوچوا بوده و چندی پیش علیه زمیندار بزرگ منطقه به خاطر شرکت وی در قتل دیگنا اجوا شکایت کرده است.)

جالب است که در بسیاری از این موارد، شاهدیم که هیئت حاکمه در مکزیک هم برای ایالت چیپاس و هم ایالت گررو یک فرماندار از حزب انقلاب دمکراتیک را ترجیح می دهد. به خاطر داشته باشیم که در سال ۲۰۰۶ حمله به گلروشان در شهر تسکوکو و سپس یورش وحشیانه پلیس و ارتش به سن سالوادر آتنکو نیز با تصمیم شهردار تسکوکو از حزب انقلاب دمکراتیک آغاز شد.

زاپاتیست ها، پس از برگزاری «نخستین فستیوال جهانی خشم شرافتمندانه»<sup>۲</sup> و همایش هشت مارس باز سکوت اختیار کرده اند. در سکوت، شوراهای دولت خوب «خود مختاری» تمرین می کنند. در سکوت، تیم های پزشکی تربیت می شوند، باغچه هائی که در تقریباً هر روستائی گیاه داروئی تولید می کنند شخم می خورد، و دسته های پزشکیاران از روستائی به روستای دیگر میروند تا به کودکان و نوزادان به موقع واکسن برسند. در

سکوت، از دل جنگل و کوه، جوانانی به مراکز آموزشی اعزام می شوند تا دوره ببینند، تا کار آموزش کودکان مستقلاً به پیش برده شود. در سکوت، زنان تشکل مستقل خود را گسترش می دهند. در سکوت کنوپراتیویسم تقویت می شود، اراضی اشتراکی و فردی همچنان کشت می شوند و داد و ستد، حتی با روستاهای غیر خودی جریان دارد. در سکوت، از هیئت های انترناسیونالیست که از آمریکای شمالی و جنوبی و از اروپا به چیاپاس می آیند، با خلوص نیت، ساده و فقیرانه استقبال می شود. در سکوت، میلیشیای رزمنده تربیت می شود، مسلح می شود و بازوی دفاع از دستاوردها می گردد. در سکوت، بنای جامعه فردا ساخته می شود...

در روز ۱۶ ماه مه با یک عملیات حیرت انگیز، در مدتی کمتر از پنج دقیقه، بدون شلیک حتی یک گلوله، پنجاه و سه نفر از مجرمین عادی مکزیک از زندان ساکاته کاس می گریزند. در فیلم تهیه شده توسط دوربین های امنیتی نصب شده در بیرون و درون زندان، که دو روز بعد از عملیات در اختیار فرستنده های تلویزیونی قرار داده شد، به روشنی می توان دید که چند وانت و جیب آخرین مدل با کمک یکی از نگهبانان زندان، در مقابل زندان پارک می کنند و عده ای که ملبس به اونیفرم پلیس تحقیقاتی هستند از اتومبیل ها پیاده شده، وارد زندان می شوند. بعد زندانیان را که از قبل آماده بودند، با خود می برند... همین و بس. نه مقاومت، و نه درگیری. فرماندار سابق ایالت ساکاته کاس، و سناتور فعلی (از «حزب کارگر»)، فرماندار فعلی این ایالت (از حزب انقلاب دمکراتیک) را به همکاری با باندهای جنایتکار متهم می کند. دو روز بعد از آن، پلیس در منزل برادر فرماندار سابق ایالت، پانزده تن ماری جوانا پیدا می کند. تمام کوشش نماینده حزب کارگر در مجلس سنا این است که بگوید که او هیچ ارتباطی با برادرش ندارد و برادرش این ملک را بدون کمک وی و دولتش خریده است.

دست آخر، در روز ۲۵ ماه مه با خبر شدیم که خاکوبو سیلوا نوگالس (فرمانده آنتونیو از ارتش انقلابی خلق شورشگر) را که از سال ۱۹۹۹ زندانی ست، به زندانی در ایالت نیاریت در شمال مکزیک منتقل کرده اند. انتقال خاکوبو می تواند دلائل مختلفی داشته باشد. آن چه اهمیت دارد این است که در همان حالی که جنایتکاران بدون هیچ درد سری هر کاری دلشان بخواهد می کنند، مبارزین و انقلابیون هر روز بیش از روز قبل تحت فشار قرار می گیرند.

من دیگر من در حالی که استکان چائی را دوباره پر می کند، یادم می اندازد که امروز، اول ژوئن ۲۰۰۹، در السالوادور، جبهه آزادیبخش ملی فارابوندو مارتی FMLN قدرت را رسماً به دست می گیرد. و من یادم می آید که سال ها پیش، در سال ۱۹۹۱، در جشن پایان جنگ در سن سالوادور با رفقا از چنین روزی حرف می زدیم. به خوبی به یاد دارم که بودند رفقائی که حتی به مثبت بودن این امر شک داشتند. یادم می آید که یکی دو هفته قبل از انتخاباتی که در آن شفیق حنظل (رهبر فقید این جبهه)، کاندیدای FMLN بود، سفیر ایالات متحده آمریکا در مصاحبه ای تلویزیونی مردم را تهدید کرد که اگر FMLN برنده انتخابات شود، دولت آمریکا به کارگران مهاجر السالوادری اجازه نخواهد داد که برای خانواده هایشان کمک مالی ارسال کنند. وقتی می دانیم که بزرگترین منبع در آمد السالوادور کمک مالی مهاجران به خانواده هایشان است، می توانیم به خوبی درک کنیم که چرا FMLN در انتخابات قبلی برنده نشد. همچنین وقتی پازل مسائل و مشکلات السالوادور را در نظر داشته باشیم، معنی رأی مردم به نفع چریک های سابق برای مان بخوبی روشن می شود. مائوریسیو فونس، رئیس جمهور فعلی السالوادور، مجری یک برنامه تلویزیونی کانال اوکا (دانشگاه آمریکای مرکزی، متعلق به فرقه مسیحی

ژنویت ها در السالوادر) بود که می توان آن را یکی از جدی ترین برنامه های تلوزیونی در این کشور دانست. محبوبیت او حتماً به برنده شدن وی در انتخابات یاری رسانده است، اما این که آیا شخص مائوریسیو فونس خود حاصل کوتاه آمدن ها و ائتلاف است یا نه و این امر که FMLN موفق خواهد شد تغییری در اوضاع اجتماعی (السالوادر را می گویند بیش از هر کشور دیگر آمریکای لاتین ی رود)، اقتصادی (آیا برای نشان دادن وضع اقتصادی بد کشور کافی نیست به یاد داشته باشیم که منبع اصلی در آمد این کشور، کمک مالی مهاجران است؟) و سیاسی (السالوادر در واقع حتی نمی توان حیاط خلوت آمریکا دانست. وضع خراب تر از این حرف هاست.) السالوادر بوجود بیاورد یانه، امری ست که به هر حال بزودی روشن خواهد شد. با آن که فونس همین امروز اعلام کرد که وی برزیل و دولت آن را سرمشق خود قرار خواهد داد، در عین حال باز هم همین امروز اولین قرارداد دولت جدید با کوبا امضا شد که طبق آن رابطهء دیپلماتیکی که از سال ۱۹۶۱ قطع شده بود، مجدداً آغاز شد. با تمام این احوال آن چه از همین حالا مشخص است، این است که این حزب چه هنوز به پرنسیپ های انقلابی گذشته پایبند باشد، چه نباشد، وارث کشوری ویران است که مستقلاً نیروی کافی برای بازسازی آن ندارد.

خواندن اخبار این تغییر قدرت باعث شد به یاد بیاورم انترناسیونالیست هائی را که در مبارزه برای رهائی خلق السالوادر جان بر کف در کوه ها و جنگل های این کشور پرچم پیکار بی امان را شاننه به شاننه انقلابیون این کشور در دست داشتند، و به یاد بیاورم یان کورتینا و ویکتوریا را، تینا، نیکو و پاکورا، و بیاد بیاورم لورا و باسکی های انترناسیونالیست دیگر را...

چای دیگر تلخ شده است. خاطرهء این رفقا و قطره اشکی در چشمانم دیگر اجازه نمی دهد که به اکران کامپیوترم با تمرکز نگاه کنم....

اول ژوئن ۲۰۰۹

شهر مکزیکو

1 - نگاه کنید به: کارزاری دیگر، گزارشی از یک اجلاس عمومی

<http://www.peykarandesh.org/ezInFarsi/GozareshBahram.html>

و همچنین گزارش های مختلف از فعالیت های کارزاری دیگر در بخش مربوط به ارتش زاپاتیستی در سایت اندیشه و پیکار

2

- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:

<http://www.peykarandesh.org/ezInFarsi/Gozaresh-az-Festival-Bahram-Ghadimi.html>

و مصاحبه های مختلف در همین رابطه در رادیو دمکراسی شورائی

<http://www.radioshora.org/interview/interview.html>

اگر مایل به دریافت نامهء مزی نیستید، افیست برایمان در پاسخ همین نامه بنویسید: Unsubscribe